مرور

ایستگاه ارواح

شرق: «وحشت مدام» عنوان مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه جنایی از نویسندگان زن است که با ویراست الیزابت جورج و ترجمه شیرین سادات‌صفوی در نشر کتاب‌پارسه منتشر شده است. عنوان فرعی این کتاب، «صد سال زنان جنایی‌نویس» است و انتشار آنها در کنار یکدیگر نشان می‌دهد که زنان چه نقشی در پیشبرد داستان جنایی مدرن داشته‌اند. الیزابت جورج که کار ویراست کتاب را انجام داده، نویسنده چهارده کتاب پرفروش نیویورک‌تایمز در ژانر تعلیق و معمایی است و به‌جز این دو مجموعه‌داستان کوتاه نیز کارآموری و منتشر کرده است. او تاکنون جوایزی از جمله جایزه بزرگ ادبیات کارآگاهی فرانسه را برده است. «وحشت مدام» شامل یازده داستان کوتاه از نویسندگان مختلف است. کتاب با داستانی از آنتونیا فریزر با عنوان «جماینا شور در کنار گور آقایی» آغاز می‌شود. آنتونیا فریزر نویسنده‌ای است که در سال ۱۹۷۷ و با انتشار «به خانومی یک راهبه»، که اولین جلد از مجموعه جمایما شور بود، وارد جهان ادبیات بلیسی شد. جمایما شور یکی از اولین و موفق‌ترین کارآگاه‌های خصوصی بود که از دنیای روزنامه‌نگاری وارد کار بلیسی می‌شد. برخلاف فریزر با یک «جنایی‌نویس قدمیست» نامیده‌اند. داستانی که از او در مجموعه «وحشت مدام» انتخاب شده، پسر زمینه‌ای تاریخی دارد و از جمله داستان‌هایی است که نشان‌دهنده علایق نویسنده‌اش است. داستان‌های دیگری که در این مجموعه منتشر شده‌اند عبارتند از: «وحشت مدام» از نانسی پیکارد، «چون‌ها از روح خواهند داشت و بیرها خواب و خیال خواهند دید» از کریستین کاترین راش، «زن درنده» از شارین مک کرامب، «عجله کن، جک» از باربارا پاپ، «ایستگاه ارواح» از کاروللین وینت، «ماه نو و ماه‌های رنگی» از وندی هورنزبی، «مرگ پرنده مهاجر» از جی. آ جاس، «دحانه روح‌خانه» از لیا ماتیرا، «رسوایی در زمستان» از گیلیان لینسکات و «خزان انگلیسی-پاییز آمریکایی» از مینت والترز. داستان «وحشت مدام» پیکارد که عنوان مجموعه نیز از نام این داستان برگرفته شده لین‌طور شروع می‌شود: «خط سیاهی بر من بکش... مل بوایی که او را با اسمی بل‌مل و آلی‌مل هم می‌شناختند، همان‌طور که سوار بر موتور هارلی- دیویدسون سیاه و قدیمی‌اش مسیر میموری به کانراس را پیشتر می‌گذاشت، پشت بادشکن موتور نشسته بود و این بند ترانه را دوباره و دوباره زیر لب تکرار می‌کرد. او عاشق کانراس بود. چون بزرگراه رووبوش درست مثل خط دراز و سیاه و پهبی بود که جلوی پایش کشیده می‌شد. خط سیاهی بر من بکش... زیر نور اواخر بعدازظهر، رو به جلو گاز می‌داد و حس می‌کرد دست و کور دارد جاده‌ای آسمانی به سمت خورشید را می‌پیماید. ابرهای دوردست این احتمال را می‌دادند که شب بر سرش ببارند، ولی اونگران نبود. شنیده بود کانراس بر از مزرعه و دامداری خالی است و آدم می‌تواند یک شب را توپشان بگذراند. حس می‌کرد کانراس جایی است که می‌توانی خودت در آن مثل مجانی‌ات را انتخاب کنی...»

وحشت مدام
ویراست الیزابت جورج
ترجمه شیرین سادات‌صفوی
نشر کتاب‌پارسه

مرزهای تخیل

«تنهایی، حسی که پیش از این برایم بیگانه و نامفهوم بود. شب‌ها مرا در خود می‌فشارد. این حس معمولا نیمه‌شب سراغم می‌آید. هنگامی که کوپا هر آن‌چه زنده‌اند، می‌برند و سروصداها خاموش می‌شود. در چنین لحظه‌هایی، از بس صدای شبی‌های نزدیک کسی را می‌شنوم، حس می‌کنم، میان آوارهای جهان درنده‌ای گیر افتاده‌ام. برخی‌هم و عصبانی در میان بزرگی قدم می‌زنم که از جای دفترِ استفاده می‌کنم. راه گریزی نیست. تنهایی، حسی غلبهٔ وجبشان نیست، تنها و بنده است. دست مثل خنجر...» داستان بلند «مانع» از پاول وژینک با این سطور شروع می‌شود. پاول وژینک نام مستعار نیکلا دلجک لوکف، نویسنده و فیلمنامه‌نویس بلغارستانی است که در سال ۱۹۱۴ متولد شد. او زندگی پرماجرایی داشته و سال‌های نوجوانی و جوانی‌اش با اخراج از مدرسه، مبارزه و زندان همراه بود. وژینک از دهه‌ی ۱۹۳۰ به سرایش‌نویسی روی آورد و در آغاز داستان‌هایش را در مجلات پایتخت کشورش منتشر می‌کرد. «جادوی بدون پل» اولین مجموعه‌داستان اوست که در سال ۱۹۳۸ به چاپ رسید و پس از آن کزیده‌ای دیگر از داستان‌هایش را در کتابی با عنوان «روزها و شب‌ها» منتشر کرد. این دو کتاب با اتکا به سبک رئالیسم سوسیالیستی نوشته شده‌اند. وژینک در سال‌های جنگ جهانی دوم روزنامه‌نگار نظامی بود و بعد از آن نیز کار روزنامه‌نگاری را ادامه داد. وژینک را نشانامه کارآمدی مخابرات بلغارستان نامیده‌اند و آن‌طور که در کتاب نیز توضیح داده شده، او اولین نویسنده بلغارستانی است که از عنصر فانتزی در داستان‌هایش استفاده کرده است. «بتاکری داستان بلند «مانع» به همراه داستان کوتاه «یک روز پاییزی در شهر» در کتابی با عنوان «آدم‌های عادی پرواز نمی‌کنند» به ترجمه حضرت وهریز در نشر کتاب‌پارسه منتشر شده است. بسیاری از منتقدان «مانع» را مهم‌ترین اثر وژینک معرفی کرده‌اند. این داستان در سال ۱۹۷۶ و در اوج اقتدار حزب کمونیست بلغارستان نوشته و منتشر شد و تاکنون به زبان‌های متعددی ترجمه شده است. «مانع»، روایت آشنایی اتفاقی آنتون و ایوان است. آنتون مردی است در ابتدای چهل‌سالگی، او آهنگساز معروف کشورش است و آدمی است تودار و منطقی. دانیوا دختری است متفاوت از دیگران که کودکی سختی را پشت‌سر گذاشته و پزشکان او را دیوانه و بیمار دانسته‌اند. می‌توانند آنها دیگران را بخوانند. مترجم کتاب درباره این داستان نوشته: «مانع داستانی است در مورد بن‌بست‌ها و چارچوب‌هایی که آدمی برای خود ایجاد می‌کند. از قرار معلوم، موسیقی، انعطاف‌پذیرترین نوع هنر برای تفسیر است و هنرآفرینان این عرصه، لابد صاحبان انعطاف‌پذیرترین و نویمدترین قدرت ممکن تخیل. اما وقتی دهن آدمی چارچوب‌بندی شده باشد، حتی بالمتعادلترین هنرمند نیز می‌تواند مثل یک آدم عادی پرواز نکند؛ به ماجراهای حک‌شده دهنش میران کند و اگر دیده‌باش را آن ماجراها برابر نباشند، باز به این کمان می‌افتد که عقلش را از دست داده است یا فکر می‌کند چیزی در دنیای بیرامون سرجایش نیست». وژینک، قهرمان این داستانش را با این خصوصیات در موقعیتی عجیب قرار می‌دهد و او را با دختری که توانایی خارق‌العاده‌ای دارد مواجه می‌کند. «مانع» سرگذشت این آشنایی است.

آدم‌های عادی پرواز نمی‌کنند
پاول وژینک
ترجمه حضرت وهریز
نشر کتاب‌پارسه

تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه

علی شروقی

«پژواک برانگیز» رمانی است از ریچارد پاورز که با ترجمه مصطفی مفیدی در نشر نیلوفر منتشر شده است. این نخستین رمان پاورز است که به فارسی ترجمه شده. «پژواک برانگیز» داستان مردی است به نام مارک که در تصادفی سخت در جاده دچار یک بیماری مغزی به نام «کما» می‌شود. خواهرش، کرین، با شنیدن خبر تصادف و بستری‌شدن او به کمگش می‌شتابد و از او پرستاری می‌کند؛ اما مسئله این است که آسیب مغزی بیمار از نوعی است که او نمی‌تواند هویت خواهرش را تشخیص دهد و او را شخصی دیگر می‌پندارد. ضمن این داستان پای معماها و داستان‌ها و شخصیت‌هایی دیگر نیز به میان می‌آید که با داستان و شخصیت‌های اصلی روایطی درهم‌تنیده پیدا می‌کنند یا از پیش با آنها مرتبط بوده‌اند. از آن جمله است معمای نامه‌ای از فردی ناشناس که بر بستر بیمار گذاشته شده است و عنوان هریک از فصل‌های رمان قسمتی از همین نامه است و معمای این نامه در اواخر رمان کشوده می‌شود. از طرفی رمان داستان بازگشت و کندوکاو در خود نیز هست. اتفاقی که برای شخصیت اصلی داستان می‌افتد و دگرگرشن دیگر شخصیت‌ها با این اتفاق بعضی از آنها را به کاوش در خود، گذشته خود و کشف آنچه تابه‌حال از خود و دیگری نمی‌دانستند، می‌کشاند و کشف ظرفیت‌ها، توانایی‌ها و احساس‌هایی در خود است که تابه‌حال به آنها چندان وقوف نداشتند. «پژواک برانگیز» رمانی است با شخصیت‌های متعدد و بر از ارجاع به قصه‌ها و افسانه‌ها و متون مختلف. در این رمان از پیچیدگی انسان و همچنین مسئولیت انسان در قبال دیگری و جهان سخن گفته شده است و چنان‌که مصطفی مفیدی در گفت‌وگوی پیش‌رو توضیح داده است، از نابودی محیط زیست به دست انسان نیز. جیمز شیف در توضیح خود از این رمان، توصیفی که بخشی از آن در ابتدای ترجمه فارسی رمان آمده، «پژواک برانگیز» را رمانی معرفی کرده است که «از شکنندگی و ناپایداری جایگاه انسان پرده برمی‌دارد. در آن حال که احساسی از هراس و حیرت در برابر طبیعت را در دل و جان برمی‌انگیزد.»

مصطفی مفیدی سال‌هاست ترجمه می‌کند؛ اما کار ترجمه ادبی را از دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک آغاز کرده است. پیش‌ازآن از او ترجمه‌های بسیاری ازجمله در زمینه علم منتشر شده بود که از آن جمله است «کارهای اساسی پولاف» اثر ایوان پتروویچ پاولف و «گریز از علیت» اثر آرتور استنلی ایدینگتون؛ اما مفیدی از دهه ۷۰ صرفا به ترجمه ادبی و به طور مشخص ترجمه ادبیات داستانی پرداخته است و آثار داستانی نویسندگانی مشهور با ملیت‌های مختلف را به فارسی برگردانده است: «امتحان نهایی» خولیو کورتازار، «تونل»، «قهرمان‌ها و گورها» و «فرشته ظلمت» اثر ارنستو ساباتو، «رودهای ژرف» خوزه ماریا آرگاس و «شبنم» اثر ایان مک‌یوین از جمله ترجمه‌های ادبی اوست. مفیدی در مصاحبه پیش‌رو در صحبت از انتخاب‌های خود برای ترجمه می‌گوید که تعهد ادبیات برای او مهم است. او درباره تلقی خود از تعهد می‌گوید: «تعهدی که مد نظر من است و در کتاب‌ها دنبال آن می‌گردم یک تعهد انسانی است. یک برخورد انسانی با مسائل، رفتن به عمق بینش انسان، دلسوزی برای انسان. کلا مطرح‌بودن انسان در کتاب برای من مهم است؛ اما در کنار این مقوله کیفیت ادبی اثری که برای ترجمه انتخاب می‌کند، نیز برای او مطرح است. مفیدی درباره اینکه چه شد که از ترجمه آثار علمی به ترجمه ادبیات رو آورد، می‌گوید: «به نظر من ادبیات بهتر از هر حوزه دیگری می‌تواند ذهنیت جامعه را اصلاح کند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه. آقای ایان مک‌یوین هم که من کارهایی از او ترجمه کرده‌ام همین‌طور است. مک‌یوین برای نوشتن رمان «شنبه» دو سال رفته اتاق عمل مغز و اعصاب که جزئیات عمل مغز را ببیند. چون در رمان «شنبه» بیماری هست که زمانی خوب و سرحال و خوش‌حال و خیلی مهربان است و بعد ناگهان دیوانه می‌شود و به شخصیتی برخاشگر و خشن تبدیل می‌شود.

با توجه به اینکه شما خودتان در رشته پزشکی تحصیل کرده‌اید و حرفه اصلی‌تان پزشکی بود است، ترجمه ادبی را از چه زمانی شروع کردید؟

در دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک توجهم به ادبیات اوج گرفت. قبل از آن کتاب‌های علمی ترجمه می‌کردم. هم کتاب‌هایی در زمینه علم محض و هم کتاب‌های علمی با مایه‌های فلسفی، اجتماعی و روان‌شناسی. اما از دهه ۷۰ به بعد دیگر دغدغه آثار ادبی را ترجمه کردم.

چه شد که ترجمه آثار علمی را رها کردید و آمدید سمت ترجمه ادبی؟

من تقریبا در همان اوان بهتر از هر حوزه دیگری می‌توانم ذهنیت جامعه را اصلاح کند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه. آقای ایان مک‌یوین هم که من کارهایی از او ترجمه کرده‌ام همین‌طور است. مک‌یوین برای نوشتن رمان «شنبه» دو سال رفته اتاق عمل مغز و اعصاب که جزئیات عمل مغز را ببیند. چون در رمان «شنبه» بیماری هست که زمانی خوب و سرحال و خوش‌حال و خیلی مهربان است و بعد ناگهان دیوانه می‌شود و به شخصیتی برخاشگر و خشن تبدیل می‌شود.

با توجه به اینکه شما خودتان در رشته پزشکی تحصیل کرده‌اید و حرفه اصلی‌تان پزشکی بود است، ترجمه ادبی را از چه زمانی شروع کردید؟

در دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک توجهم به ادبیات اوج گرفت. قبل از آن کتاب‌های علمی ترجمه می‌کردم. هم کتاب‌هایی در زمینه علم محض و هم کتاب‌های علمی با مایه‌های فلسفی، اجتماعی و روان‌شناسی. اما از دهه ۷۰ به بعد دیگر دغدغه آثار ادبی را ترجمه کردم.

چه شد که ترجمه آثار علمی را رها کردید و آمدید سمت ترجمه ادبی؟

یک وجه معنایی و جذاب داستان هم آن نامه ناشناس است؛ نامه‌ای که هر بخش آن عنوان یکی از فصل‌های رمان است...

در واقع در این رمان ما با داستان‌هایی درهم‌تنیده مواجهیم که یکپارچه مرتبط با ماجرای اصلی است داستان باربارا و مارک و آن نامه است.

بازیگران باز بسلوداد و تحصیل‌کرده‌های است که خودش را کمک‌پرستار معرفی می‌کند. او ظاهرا به مارک علاقه‌مند است و چه به اصل بیمار جالب‌تر است کمک‌پرستار بود، اگرچه در رمان مستقیما اشاره نمی‌شود که این کار را به خاطر مارک کرده است.

رمان به لحاظ ویژگی‌های ادبی هم برایتان جذاب بود؟

بله. به لحاظ ادبی بسیار اثر قوی و شاعرانه‌ای است و تعبیرات قوی‌لاعاده زیبا و شاعرانه‌ای دارد.

ترجمه‌اش چه‌طور قابل کشیدن؟

نوبت اول ترجمه‌اش حداقل یک‌سال‌ونیم طول کشید. بعد‌ها که بعدش برمی‌گردی دوباره ترجمه را می‌خوانی و در این دوره‌خوانی چیزهایی را تغییر می‌دهی که این هم جدا از آن ترجمه اولیه زمان می‌برد. من بیش‌ازوقت‌ها کتابی را که ترجمه می‌کنم هم‌صبح‌ها و هم‌شب‌ها به عنوان خوانندگانی که از بیرون به متن نگاه می‌کنند بخوانند و اگر به نظرشان رسید نکته‌ای مفهوم نیست به من بگویند که آن را تغییر دهم تا مفهومتر شود. البته خودم یک بار کار را اصلاح و ویرایش می‌کنم ولی یک نکته بیرونی هم لازم است.

یک ویژگی دیگر «پژواک برانگیز» ارجاعات فراوان آن به اسطوره‌ها و قصه‌ها و افسانه‌هاست...

بله، مخزنی بسیار غنی از اطلاعات در همه زمینه‌هاست. پاورز نویسنده بسیار مطلعی است.

از موسیقی هم کوپا شناخت وسیعی دارد؟

اصلا رمان‌هایی ارجاعاتی به موسیقی دارند و بعد در ادامه می‌بینید که آنها چگونه با ظهور خیراوهاته به این پردکان آسیب می‌زنند. ظاهر قضیه این است که آدم‌هایی که ایستگاه این پردکان را دست‌کاری کرده‌اند عاشقان دراما هستند و می‌خواهند از ایستگاه آنها عکاسی شده و کارهایی از این دست. اما بعد می‌بینید که همین آدم‌ها که نام «آدیدان» را هم روی خود گذاشته‌اند و واقع دارند محیط زیست را نابود می‌کنند. مثلا مسیر رودخانه را عوض کرده‌اند و در این مسیر تعداد زیادی خودرو و آپارتمان و ساختمان. مثل آدیدان همه جای دنیا که به اسم آبادی طبیعت را نابود می‌کنند. آن‌وقت در رمان می‌بینید که وقتی این موضوع در دادگاه مطرح می‌شود همین آدیدان‌ها هستند که در نهایت در دادگاه برنده می‌شوند چون پول و سرمایه دست اینهاست و می‌توانند دادگاه را پول بخرند. برای همین آن دنیل بچاره که آدم شریفی است و می‌خواهد با اینها مبارزه کند از پس‌شان برنمی‌آید. دنیل یک‌جای از بهترین شخصیت‌های رمان است. یک عارف و زاهد به معنای واقعی است و سادگی زندگیش این را به خوبی نشان می‌دهد. ولی این آدم موفق نمی‌شود آن نابودکنندگی مخرب را شکست دهد. حتی نزدیکترین دوستش به او خیانت می‌کند و کلی اطلاعات به طرف مقابل او که جزء آن آدیدان است می‌دهد. بنابراین می‌بینید که این آدم شریف که دارد برای حقیقت زندگی می‌کند و می‌خواهد واقعا کاری برای طبیعت انجام دهد چه‌قدر تنهاست و نکته نویسنده به او واقعا نکته عمیق و دلسوزانه‌ای است.

پاورز در رمان «پژواک برانگیز» نشان می‌دهد که شخصیت اصلی چه‌قدر آسیب‌پذیر است. او علاوه‌بر بیماری کیکرا به موضوع اصلی کتاب است و براختن به موردهای دیگری از بیماری‌های روانی ناشی از آسیب مغزی مسئله شکنندگی و آسیب‌پذیری شناخت انسان را در هر رده‌ای که باشد خیلی دقیق و عمیق مطرح می‌کند.

بیرونی هم لازم است.

یک ویژگی دیگر «پژواک برانگیز» رجاعات فراوان آن به اسطوره‌ها و قصه‌ها و افسانه‌هاست...

بله، مخزنی بسیار غنی از اطلاعات در همه زمینه‌هاست. پاورز نویسنده بسیار مطلعی است.

از موسیقی هم کوپا شناخت وسیعی دارد؟

اصلا رمان‌هایی ارجاعاتی به موسیقی دارند و بعد در ادامه می‌بینید که آنها چگونه با ظهور خیراوهاته به این پردکان آسیب می‌زنند. ظاهر قضیه این است که آدم‌هایی که ایستگاه این پردکان را دست‌کاری کرده‌اند عاشقان دراما هستند و می‌خواهند از ایستگاه آنها عکاسی شده و کارهایی از این دست. اما بعد می‌بینید که همین آدم‌ها که نام «آدیدان» را هم روی خود گذاشته‌اند و واقع دارند محیط زیست را نابود می‌کنند. مثلا مسیر رودخانه را عوض کرده‌اند و در این مسیر تعداد زیادی خودرو و آپارتمان و ساختمان. مثل آدیدان همه جای دنیا که به اسم آبادی طبیعت را نابود می‌کنند. آن‌وقت در رمان می‌بینید که وقتی این موضوع در دادگاه مطرح می‌شود همین آدیدان‌ها هستند که در نهایت در دادگاه برنده می‌شوند چون پول و سرمایه دست اینهاست و می‌توانند دادگاه را پول بخرند. برای همین آن دنیل بچاره که آدم شریفی است و می‌خواهد با اینها مبارزه کند از پس‌شان برنمی‌آید. دنیل یک‌جای از بهترین شخصیت‌های رمان است. یک عارف و زاهد به معنای واقعی است و سادگی زندگیش این را به خوبی نشان می‌دهد. ولی این آدم موفق نمی‌شود آن نابودکنندگی مخرب را شکست دهد. حتی نزدیکترین دوستش به او خیانت می‌کند و کلی اطلاعات به طرف مقابل او که جزء آن آدیدان است می‌دهد. بنابراین می‌بینید که این آدم شریف که دارد برای حقیقت زندگی می‌کند و می‌خواهد واقعا کاری برای طبیعت انجام دهد چه‌قدر تنهاست و نکته نویسنده به او واقعا نکته عمیق و دلسوزانه‌ای است.

عکس: سعید نکاح، شرق

«پژواک برانگیز» رمانی است از ریچارد پاورز با ترجمه مصطفی مفیدی در نشر نیلوفر منتشر شده است. این نخستین رمان پاورز است که به فارسی ترجمه شده. «پژواک برانگیز» داستان مردی است به نام مارک که در تصادفی سخت در جاده دچار یک بیماری مغزی به نام «کما» می‌شود. خواهرش، کرین، با شنیدن خبر تصادف و بستری‌شدن او به کمگش می‌شتابد و از او پرستاری می‌کند؛ اما مسئله این است که آسیب مغزی بیمار از نوعی است که او نمی‌تواند هویت خواهرش را تشخیص دهد و او را شخصی دیگر می‌پندارد. ضمن این داستان پای معماها و داستان‌ها و شخصیت‌هایی دیگر نیز به میان می‌آید که با داستان و شخصیت‌های اصلی روابطی درهم‌تنیده پیدا می‌کنند یا از پیش با آنها مرتبط بوده‌اند. از آن جمله است معمای نامه‌ای از فردی ناشناس که بر بستر بیمار گذاشته شده است و عنوان هریک از فصل‌های رمان قسمتی از همین نامه است و معمای این نامه در اواخر رمان کشوده می‌شود. از طرفی رمان داستان بازگشت و کندوکاو در خود نیز هست. اتفاقی که برای شخصیت اصلی داستان می‌افتد و دگرگرشن دیگر شخصیت‌ها با این اتفاق بعضی از آنها را به کاوش در خود، گذشته خود و کشف آنچه تابه‌حال از خود و دیگری نمی‌دانستند، می‌کشاند و کشف ظرفیت‌ها، توانایی‌ها و احساس‌هایی در خود است که تابه‌حال به آنها چندان وقوف نداشتند. «پژواک برانگیز» رمانی است با شخصیت‌های متعدد و پر از ارجاع به قصه‌ها و افسانه‌ها و متون مختلف. در این رمان از پیچیدگی انسان و همچنین مسئولیت انسان در قبال دیگری و جهان سخن گفته شده است و چنان‌که مصطفی مفیدی در گفت‌وگوی پیش‌رو توضیح داده است، از نابودی محیط زیست به دست انسان نیز. جیمز شیف در توصیف خود از این رمان، توصیفی که بخشی از آن در ابتدای ترجمه فارسی رمان آمده، «پژواک برانگیز» را رمانی معرفی کرده است که «از شکنندگی و ناپایداری جایگاه انسان پرده برمی‌دارد. در آن حال که احساسی از هراس و حیرت در برابر طبیعت را در دل و جان برمی‌انگیزد.

مصطفی مفیدی سال‌هاست ترجمه می‌کند؛ اما کار ترجمه ادبی را از دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک آغاز کرده است. پیش‌ازآن از او ترجمه‌های بسیاری ازجمله در زمینه علم منتشر شده بود که از آن جمله است «کارهای اساسی پولاف» اثر ایوان پتروویچ پاولف و «گریز از علیت» اثر آرتور استنلی ایدینگتون؛ اما مفیدی از دهه ۷۰ صرفا به ترجمه ادبی و به طور مشخص ترجمه ادبیات داستانی پرداخته است و آثار داستانی نویسندگانی مشهور با ملیت‌های مختلف را به فارسی برگردانده است: «امتحان نهایی» خولیو کورتازار، «تونل»، «قهرمان‌ها و گورها» و «فرشته ظلمت» اثر ارنستو ساباتو، «رودهای ژرف» خوزه ماریا آرگاس و «شبنم» اثر ایان مک‌یوین از جمله ترجمه‌های ادبی اوست. مفیدی در مصاحبه پیش‌رو در صحبت از انتخاب‌های خود برای ترجمه می‌گوید که تعهد ادبیات برای او مهم است. او درباره تلقی خود از تعهد می‌گوید: «تعهدی که مد نظر من است و در کتاب‌ها دنبال آن می‌گردم یک تعهد انسانی است. یک برخورد انسانی با مسائل، رفتن به عمق بینش انسان، دلسوزی برای انسان. کلا مطرح‌بودن انسان در کتاب برای من مهم است؛ اما در کنار این مقوله کیفیت ادبی اثری که برای ترجمه انتخاب می‌کند، نیز برای او مطرح است. مفیدی درباره اینکه چه شد که از ترجمه آثار علمی به ترجمه ادبیات رو آورد، می‌گوید: «به نظر من ادبیات بهتر از هر حوزه دیگری می‌تواند ذهنیت جامعه را اصلاح کند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه. آقای ایان مک‌یوین هم که من کارهایی از او ترجمه کرده‌ام همین‌طور است. مک‌یوین برای نوشتن رمان «شنبه» دو سال رفته اتاق عمل مغز و اعصاب که جزئیات عمل مغز را ببیند. چون در رمان «شنبه» بیماری هست که زمانی خوب و سرحال و خوش‌حال و خیلی مهربان است و بعد ناگهان دیوانه می‌شود و به شخصیتی برخاشگر و خشن تبدیل می‌شود.

با توجه به اینکه شما خودتان در رشته پزشکی تحصیل کرده‌اید و حرفه اصلی‌تان پزشکی بود است، ترجمه ادبی را از چه زمانی شروع کردید؟

در دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک توجهم به ادبیات اوج گرفت. قبل از آن کتاب‌های علمی ترجمه می‌کردم. هم کتاب‌هایی در زمینه علم محض و هم کتاب‌های علمی با مایه‌های فلسفی، اجتماعی و روان‌شناسی. اما از دهه ۷۰ به بعد دیگر دغدغه آثار ادبی را ترجمه کردم.

چه شد که ترجمه آثار علمی را رها کردید و آمدید سمت ترجمه ادبی؟

من تقریبا در همان اوان بهتر از هر حوزه دیگری می‌توانم ذهنیت جامعه را اصلاح کند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه. آقای ایان مک‌یوین هم که من کارهایی از او ترجمه کرده‌ام همین‌طور است. مک‌یوین برای نوشتن رمان «شنبه» دو سال رفته اتاق عمل مغز و اعصاب که جزئیات عمل مغز را ببیند. چون در رمان «شنبه» بیماری هست که زمانی خوب و سرحال و خوش‌حال و خیلی مهربان است و بعد ناگهان دیوانه می‌شود و به شخصیتی برخاشگر و خشن تبدیل می‌شود.**

با توجه به اینکه شما خودتان در رشته پزشکی تحصیل کرده‌اید و حرفه اصلی‌تان پزشکی بود است، ترجمه ادبی را از چه زمانی شروع کردید؟

در دهه ۷۰ و با ترجمه «شوان»های بالزاک توجهم به ادبیات اوج گرفت. قبل از آن کتاب‌های علمی ترجمه می‌کردم. هم کتاب‌هایی در زمینه علم محض و هم کتاب‌های علمی با مایه‌های فلسفی، اجتماعی و روان‌شناسی. اما از دهه ۷۰ به بعد دیگر دغدغه آثار ادبی را ترجمه کردم.

چه شد که ترجمه آثار علمی را رها کردید و آمدید سمت ترجمه ادبی؟

من تقریبا در همان اوان بهتر از هر حوزه دیگری می‌توانم ذهنیت جامعه را اصلاح کند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی همه‌چیز! ادبیات یعنی روح انسان. آینده انسان و همه مسائلی که انسان با آنها دست‌وپنجه نرم کرده و می‌کند؛ از تاریخ گرفته تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی... تمام اینها در قلمرو ادبیات می‌گنجد. ادبیات از همه علوم وام می‌گیرد و با پردازش عاطفی ظریف و دقیق علوم دیگر اثری بدید می‌آورد که می‌تواند در زمینه‌های مختلف به انسان یاری برساند. ادبیات یعنی تک‌گویی‌های کلاسیک و موج نوی فرانسه. آقای ایان مک‌یوین هم که من کارهایی از او ترجمه کرده‌ام همین‌طور است. مک‌یوین برای نوشتن رمان «شنبه» دو سال رفته اتاق عمل مغز و اعصاب که جزئیات عمل مغز را ببیند. چون در رمان «شنبه» بیماری هست که زمانی خوب و سرحال و خوش‌حال و خیلی مهربان است و بعد ناگهان دیوانه می‌شود و به شخصیتی برخاشگر و خشن تبدیل می‌شود.**

پژواک برانگیز
ریچارد پاورز
ترجمه مصطفی مفیدی
نشر نیلوفر

ادبیات حکم نمی‌کند

گفت‌وگو با مصطفی مفیدی به مناسبت انتشار ترجمه‌اش از رمان «پژواک برانگیز» ریچارد پاورز

با این یکی از همان وجوه مسئولیت انسان در جهان است که در رمان خیلی عمده شده است.

بله، و نویسنده این نگاه انسانی را نه خیلی غلیظ و شدید و شعاری اما بسیار عمیق بیان می‌کند.

اما یک جای رمان هم اکراشیاه نکنم از دیدگاه یک شخصیت‌ها به شکنندگی دنیل اشاره شده است...

خب هر آدم قوی و شریفی شکننده است.

یک وجه معنایی و جذاب داستان هم آن نامه ناشناس است؛ نامه‌ای که هر بخش آن عنوان یکی از فصل‌های رمان است...

تا صفحات آخر هم معلوم نمی‌شود چه کسی آن نامه را نوشته.

در واقع در این رمان ما با داستان‌هایی درهم‌تنیده مواجهیم که یکپارچه مرتبط با ماجرای اصلی است داستان باربارا و مارک و آن نامه است.

بازیگران باز بسلوداد و تحصیل‌کرده‌های است که خودش را کمک‌پرستار معرفی می‌کند. او ظاهرا به مارک علاقه‌مند است و چه به اصل بیمار جالب‌تر است کمک‌پرستار بود، اگرچه در رمان مستقیما اشاره نمی‌شود که این کار را به خاطر مارک کرده است.

رمان به لحاظ ویژگی‌های ادبی هم برایتان جذاب بود؟

بله. به لحاظ ادبی بسیار اثر قوی و شاعرانه‌ای است و تعبیرات قوی‌لاعاده زیبا و شاعرانه‌ای دارد.

ترجمه‌اش چه‌طور قابل کشیدن؟

نوبت اول ترجمه‌اش حداقل یک‌سال‌ونیم طول کشید. بعد‌ها که بعدش برمی‌گردی دوباره ترجمه را می‌خوانی و در این دوره‌خوانی چیزهایی را تغییر می‌دهی که این هم جدا از آن ترجمه اولیه زمان می‌برد. من بیش‌ازوقت‌ها کتابی را که ترجمه می‌کنم هم‌صبح‌ها و هم‌شب‌ها به عنوان خوانندگانی که از بیرون به متن نگاه می‌کنند بخوانند و اگر به نظرشان رسید نکته‌ای مفهوم نیست به من بگویند که آن را تغییر دهم تا مفهومتر شود. البته خودم یک بار کار را اصلاح و ویرایش می‌کنم ولی یک نکته بیر